

- محمد چیدری
- مهدی شریعت‌زاده
- امید نوروزی

چکیده:

یکی از مواردی که مانع از انطباق و سازگاری لازم بین برون‌داد نظام‌های آموزشی با نیازهای بازار کار می‌گردد پیامدهای منفی آن، عموماً بیکاری و سرگردانی نیروهای انسانی آموزش‌دیده می‌باشد. عدم اطلاع لازم و کافی برنامه‌ریزان و مجریان برنامه‌های آموزشی از کمیت و کیفیت نیروی کار موردنیاز بازار کار می‌باشد، در صورتیکه شکاف و فاصله موجود بین این دو بخش کاهش یابد و طرفین در این ارتباط با یکدیگر و تبادل تجربیات بپردازند، این موانع به تدریج برطرف می‌گردد.

مقدمه:

با رشد نظریه سرمایه انسانی در دهه ۱۹۶۰، نقش و تأثیر آموزش و پرورش در رشد اقتصادی کشورها، مورد توجه جدی قرار گرفت، به گونه‌ای که در دهه ۱۹۷۰ بسیاری از کشورهای پیشرفته به عنوان یک استراتژی اقتصادی بر رفع موانع موجود و اصلاح و بهبود نظام‌های آموزشی، به ویژه نظام‌های آموزش فنی و حرفه‌ای خود تأکید ورزیدند تا در سایه آن بتوانند بر رکود اقتصادی موجود و بیکاری جوانان غلبه کرده و آن را بهبود بخشند (لوگلو و دیگران، ۱۹۸۸). از طرف دیگر باید گفت: انواع آموزش‌های فنی و حرفه‌ای اساساً از مقوله‌های مطرح در قلمرو آموزش و پرورش به شمار می‌آیند، اما فعالیت‌ها و استانداردهای مرتبط با آنها، بر حسب تعریف، ریشه در بازار کار دارند و از آنجا نشأت می‌گیرند. بنابراین باید به ترتیبی طراحی شوند که به نیازهای بازار کار و الزامات اشتغال پاسخگو بوده و منعکس‌کننده فعالیت‌های اقتصادی - اجتماعی متداول جامعه باشند. (منذرالمصری، ۱۹۹۹).

در این میان، یکی از چالش‌های جدی آموزش‌های فنی و حرفه‌ای آن است که تاکنون نتوانسته‌اند هماهنگ و سازگار با نیازهای بازار کار به تربیت نیروی انسانی ماهر موردنیاز بپردازد. پژوهش انجام شده در این ارتباط، نشان می‌دهد که عدم تناسب و سازگاری لازم بین نظام آموزش‌های متوسطه فنی و حرفه‌ای با نیازهای بازار کار می‌تواند عمدتاً به دلایل ذیل باشد:

الف - بازار کار یک کشور عرصه تاخت و تاز ورود فناوری‌های گوناگونی است که با سرعت زیاد ماهیت مشاغل را تغییر داده و در کوتاه مدت، ماهیت نیازهای بازار کار به نیروی انسانی آموزش‌دیده را متحول می‌سازد، اما بر عکس، نظام آموزشی، پویایی و انعطاف لازم برای پاسخگویی به نیازهای بازار کار را ندارد، در این حالت نیازهای بازار کار با ویژگیهای حرفه‌ای و شغلی کسب شده از نظام آموزشی ناهماهنگ است. بیکاری فارغ‌التحصیلان یکی از اثرات عدم انطباق بین نظام آموزشی و ویژگیهای بازار کار است اما جهت این ناهماهنگی از سوی نظام آموزشی به طرف بازار کار می‌باشد. یعنی شکاف بین عملکرد ناشی از اجرای آموزش‌ها و استانداردها باعث ناکارآمدی می‌باشد. عملکرد عبارتست از توانائی فرد یا سازمان در به انجام رساندن یک شغل، و استاندارد عبارتست از انتظارات کارفرمایان در اجرای یک وظیفه به وسیله افراد در محل کار (خلایقی ۱۳۷۹). این مشکل مبتلابه، مشکلی بنیادی در رابطه با حرفه‌آموزی از طریق آموزش‌های رسمی و مدرسه‌ای است.

ب - نظام آموزشی در کشور، اقتباسی از کشورهای پیشرفته است. به گونه‌ای که این نظام با ویژگیهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور موردنظر متناسب و هماهنگ نیست، به عبارت دیگر توقعات بازار کار، در

الگوهای انطباق و سازگاری نظام آموزش متوسطه فنی، حرفه‌ای و کشاورزی با نیازهای بازار کار در جهان

سطحی پایین تر و نامتناسب تر از سطح تربیت حرفه‌ای در مدارس و نظام آموزشی می‌باشد. در چنین وضعیتی به علت عدم تناسب بین سطوح حرفه‌ای و محصولات نظام آموزشی و کارآئی حرفه‌ای آنان با نیازهای حرفه‌ای و مهارتی بازار کار، آموزش‌ها و مهارت‌های ارائه شده به هدر می‌رود.

نتیجه‌ای که از طرح موارد فوق می‌توان گرفت این است که بطور کلی آموزش‌های مهارتی و حرفه‌آموزی در قالب آموزش‌های رسمی و مدرسه‌ای در هر حال نمی‌تواند از مشکلات و نارسائیهای فوق در امان بماند، اما می‌توان با اتخاذ تدابیر مناسب، بین مدرسه و محیط کار واقعی ارتباط مناسب‌تری را ایجاد کرد و بدین وسیله کارآمدی و اثربخشی نظام آموزشی را ارتقاء بخشید. در این ارتباط به الگوهای که تا کنون برای ترکیب مناسب کار و آموزش و ارتباط بین مدرسه و محیط کار مطرح شده‌اند، اشاره می‌شود:

۱- الگوی «معلم محور» (Teacher Focused Model)

۲- الگوی «دانش آموز محور» (Student Focused Model)

۳- الگوی «برنامه محور» (curriculum Focused Model)

۴- الگوی «بازار محور» (Training Market Focused Model)

الگوهای فوق در کشور استرالیا طراحی و بکار گرفته شده‌اند. محور همه این الگوها، تلفیق آموزش و کار، انطباق بین مدرسه و بازار کار از طریق آشنائی دانش‌آموزان با ویژگیها و مقتضیات بازار کار می‌باشد.

هر کدام از الگوهای فوق با مشکلات و محدودیتهائی در اجرا مواجه می‌باشند، یعنی علیرغم آنکه تدوین الگوها، سیر و روند تکاملی را دربرداشته است، اما هیچکدام از این الگوها به تنهایی از جامعیت لازم برخوردار نبوده است. مثلاً در الگوی «معلم محور» که آشنائی دانش‌آموزان با بازار کار از طریق آشنائی و آماده کردن معلمین با



انواع آموزش‌های فنی و حرفه‌ای اساساً از مقوله‌های مطرح در قلمرو آموزش و پرورش به شمار می‌آیند، اما فعالیت‌ها و استانداردهای مرتبط با آنها، بر حسب تعریف، ریشه در بازار کار دارند و از آنجا نشأت می‌گیرند.



یکی از چالش‌های جدی آموزش‌های فنی و حرفه‌ای آن است که تاکنون نتوانسته‌اند هماهنگ و سازگار با نیازهای بازار کار به تربیت نیروی انسانی ماهر موردنیاز پردازد.



نظام آموزشی در کشور، اقتباسی از کشورهای پیشرفته است. به گونه‌ای که این نظام با ویژگیهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور موردنظر متناسب و هماهنگ نیست، به عبارت دیگر توقعات بازار کار، در سطحی پائین تر و نامتناسب تر از سطح تربیت حرفه‌ای در مدارس و نظام آموزشی می‌باشد.



محیط کار صورت می‌گیرد، به علت عدم توانائی این معلمین در آشنا کردن دانش‌آموزان با ویژگیهای محیط کار، کارآئی آن در ابهام قرار گرفته است.

در الگوی «دانش آموز محور» که آشنائی دانش‌آموزان با مقتضیات بازار کار از طریق حضور دانش‌آموزان در محیط واقعی کار با گذراندن کارآموزی صورت می‌پذیرد، این مشکل مطرح می‌شود که انگیزه کافی برای دانش‌آموزان و کارفرمایان برای فرایند یادگیری و یاددهی وجود ندارد و مشکل دیگر اینکه اگر طول دوران کارآموزی کوتاه باشد فرصتی برای فراگیری و تجربه کافی برای دانش‌آموزان وجود ندارد.

در الگوی «برنامه محور»، آشنائی دانش‌آموزان با محیط واقعی کار، از طریق ارتباط برنامه درسی فنی و حرفه‌ای با نیازهای محیط کار، صورت می‌گیرد، در تحلیل کارآئی این الگو باید گفت که تغییرات تکنولوژی در بازار کار و عدم توانائی برنامه آموزشی در انطباق با این تغییرات سریع، یک محدودیت جدی برای کارآئی آن محسوب می‌شود.

الگوی «بازار محور»، که محور آن بر عرضه دوره‌های آموزشی بر اساس تقاضای مؤسسات تولیدی و خدماتی و کارفرمایان می‌باشد، در اجرا با این مشکل مواجه است که بخش خصوصی رغبت چندانی به طراحی و مشارکت و اجرای برنامه‌های آموزشی نشان نمی‌دهد.



در مطالعه دیگری که در مورد الگوهای موجود در آموزش‌های فنی و حرفه‌ای در جهان و در کشورهای پیشرفته صورت پذیرفته است، سه نوع الگو به شرح ذیل از یکدیگر متمایز گردیده است: (نفیسی، ۱۳۷۹).

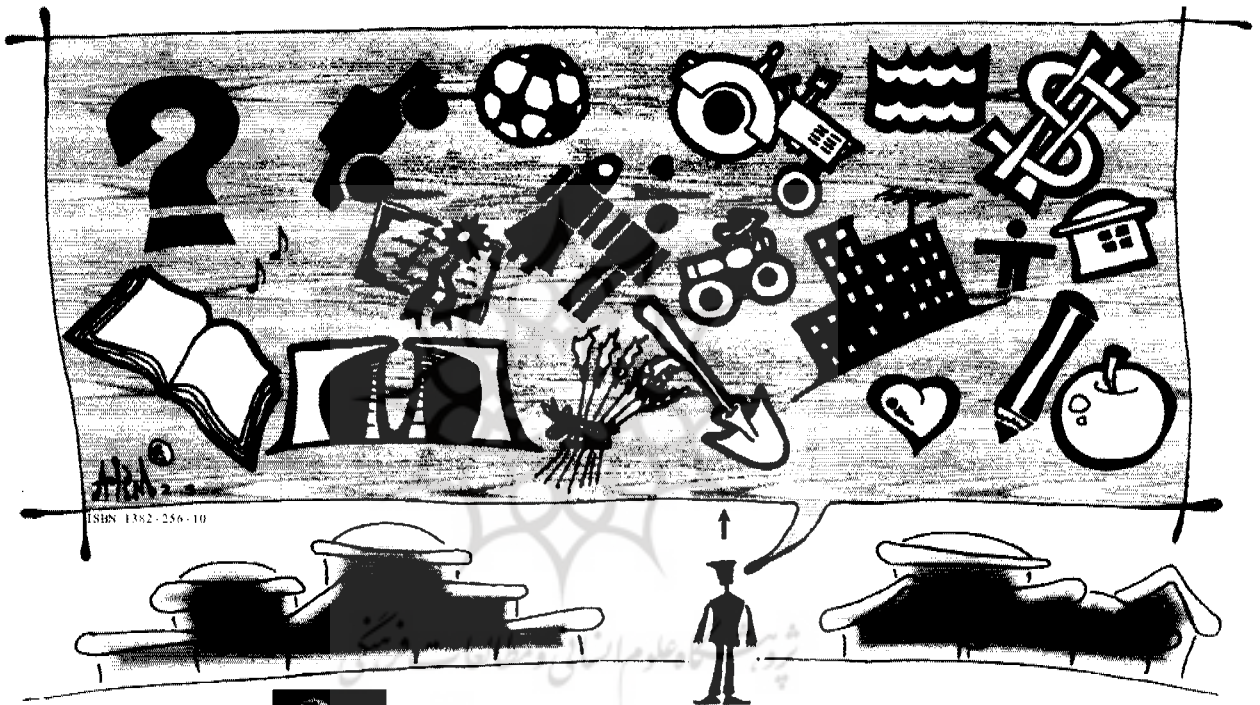
۱- الگوی «مدرسه محور»

۲- الگوی «کارآموزی محور»

۳- الگوی آموزش پیش از اشتغال

بازار کار یک کشور عرصه تاخت و تاز ورود فناوری‌های گوناگونی است که با سرعت زیاد ماهیت مشاغل را تغییر داده و در کوتاه مدت، ماهیت نیازهای بازار کار به نیروی انسانی آموزش‌دیده را متحول می‌سازد

در الگوی اول، حرفه‌آموزی در محیط آموزشگاه صورت می‌گیرد ولی برای آشنائی بیشتر دانش‌آموزان با محیط کار، سهم حرفه‌آموزی در محیط کار به حدود ۱۵ درصد کل زمان آموزش می‌رسد. در برنامه‌ریزی درسی، توجه بیشتری به آموزش‌های عملی در ترکیب با دروس حرفه‌آموزی داده شده است. از عمده‌ترین مشکلات این الگو، می‌توان به هزینه بالای آن اشاره کرد. این الگو بطور خاص در کشور سوئد مورد توجه بوده و به کار گرفته می‌شود. در الگوی نوع دوم که خاص کشورهایمانند آلمان، اتریش و سوئیس می‌باشد شیوه کارآموزی یا (Appernticeship) مطرح است که نمونه مشهور آن نظام دو گانه (Dual system) می‌باشد که بر طبق قراردادی، کارفرما، امکانات حرفه‌آموزی را فراهم می‌آورد و به کارآموز هم در مقابل کاری که انجام داده دستمزد پرداخت می‌نماید. حرفه‌آموزی در کارخانه یا مزرعه یا شرکت، اجباری است و دروس نظری در مدرسه ارائه می‌گردد و کارهای عملی در محیط واقعی کار صورت می‌گیرد. این الگو علیرغم مزایائی که دارد و بسیار مشهور می‌باشد، برای اجرا به شرایط و ویژگیهای اقتصادی، اجتماعی



و فرهنگی خاصی نیاز دارد، که امکان تحقق و اجرای آن در بسیاری از کشورهای دنیا در حال حاضر امکان‌پذیر نیست.

الگوی «بازار محور»، که محور آن بر عرضه دوره‌های آموزشی بر اساس تقاضای مؤسسات تولیدی و خدماتی و کارفرمایان می‌باشد، در اجرا با این مشکل مواجه است که بخش خصوصی رغبت چندانی به طراحی و مشارکت و اجرای برنامه‌های آموزشی نشان نمی‌دهد.

در الگوی سوم، آموزش‌های فنی و حرفه‌ای پس از اشتغال به کار، به فرد ارائه می‌گردد و در آن شرکت‌ها کارکنان خود را مطابق با نیازهای خود تربیت می‌کنند و کارکنان نیز نقش عمده‌ای در حرفه‌آموزی به صورت (خودآموزی) دارند. شرکت‌ها علاوه بر آموزش مهارت‌ها، به آموزش‌های عمومی نیز که به پرورش خصلت‌های مسئولیت‌پذیری، وظیفه‌شناسی، احترام به خود و کار گروهی می‌انجامد، توجه خاص مبذول می‌دارند. این الگو بطور خاص در کشور ژاپن به اجرا در می‌آید.

از ویژگیهای این الگو می‌توان به این نکته اشاره کرد که حرفه‌آموزی در قالب آموزش‌های کوتاه مدت غیررسمی صورت می‌گیرد نه در نظام آموزش رسمی و مدرسه‌ای.

از جمله صاحب‌نظرانی که به این الگو و به کارگیری آن تأکید دارد «جورج ساخاریپولوس» (Poulos George) می‌باشد. او معتقد است که آموزش مهارت‌ها در یک کشور نباید متکی به مدرسه باشد و یا حداقل نباید در بدنه اصلی نظام آموزشی صورت گیرد و از این بابت از سیاستگذاران و اداره‌کنندگان مدارس انتقاد نموده است. به عقیده وی آموزش حرفه‌ای پس از اشتغال، بهترین شکل و پربازده‌ترین نوع حرفه‌آموزی خصوصاً در کشورهای در حال توسعه، می‌باشد. زیرا در این نوع آموزش هم تقاضای مؤثر و هم آموزش مؤثر و هم عرضه مؤثر، عناصر تشکیل‌دهنده حرفه‌آموزی هستند، به عبارت دیگر او با کارآموزی ضمن کار و حین اشتغال موافق است و الگوی موفق در حرفه‌آموزی را همین الگو می‌داند، نه آموزش‌های مدرسه و در قالب و بدنه نظام رسمی



آموزشی.

اسکیل و همکاری‌های مهم‌ترین شیوه‌های ایجاد نزدیکی و ارتباط بین آنچه در مدارس به دانش‌آموزان آموخته می‌شود و آنچه مورد نیاز بازار کار است را در سه مدل زیر خلاصه کرده‌اند:

۱- «مدل کار - محور» (Work-based Model) که در ژاپن به عنوان روشی جهت آماده‌سازی جوانان برای حضور در نظام اقتصادی، اجتماعی، مورد توجه و تأکید فراوان قرار گرفته است و ناظر بر نقش و اهمیت محیط واقعی کار در تربیت اثربخش‌تر نیروهای کار در جامعه است.

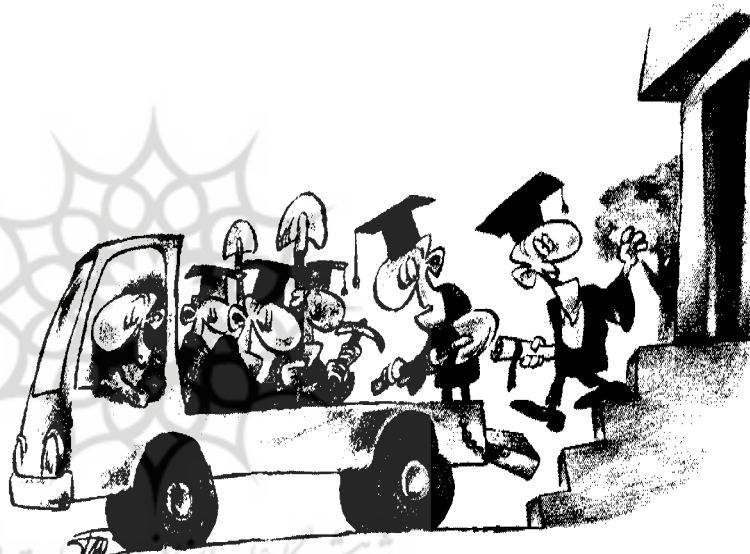
۲- «مدل مدرسه - محور» (School-based Model) که پیش‌تر در نظام‌های آموزشی آمریکا و انگلیس مورد توجه و تأکید قرار می‌گرفت. در این کشورها اعتقاد بر این است که نظام آموزشی مسئولیت دارد که در مدارس به دانش‌آموزان، آموزش دهد و آنها را برای دنیای کار آماده سازد.

۳- مدل مختلط (School/Work based Model) که از بارزترین مصادیق آن نظام «دوال» در کشور آلمان است. اکثر کشورهای اروپای غربی از جمله اتریش، سوئیس، هلند، دانمارک و سوئد با درجات و تفاوت‌هایی، از این مدل تبعیت می‌کنند. از دیدگاه صاحب‌نظران، بر اساس مفروضات این مدل، آماده‌سازی جوانان برای بازار کار، نیازمند اشتراک مساعی نظام آموزشی و بخش صنعت و مراکز اقتصادی جامعه است (عزیزی، ۱۳۷۷).

نتیجه‌گیری و پیشنهادها:

الگوهایی که برای ایجاد انطباق و سازگاری بیشتر بین نظام آموزش‌های فنی و حرفه‌ای و نیازهای بازار کار از آن سخن به میان آمد، هر کدام ویژگی‌هایی دارند که در صورت سازگاری با شرایط اقتصادی و اجتماعی هر کشور می‌توانند از کارائی مناسبی برخوردار گردند. با توجه به مباحثی که مطرح گردید، می‌توان به این نتیجه رسید که

حرفه‌آموزی و آموزش مهارت‌های اشتغال به تنهایی نمی‌تواند توسط آموزش‌های مدرسه‌ای و رسمی صورت گیرد. زیرا این نوع مهارت‌آموزی به سختی می‌تواند هماهنگ و همگام با نیازهای بازار کار که معمولاً خارج از چهارچوب نظام آموزشی و به سرعت تغییر و تحول پیدا می‌کند، عمل نماید و به علت همین عدم توازن به کارگیری این الگو خصوصاً در کشورهای در حال توسعه که ساختار اقتصادی و اجتماعی متفاوتی با کشورهای توسعه یافته دارند، نتوانسته است انتظارات و توقعات برنامه‌ریزان اقتصادی و اجتماعی را برآورده نماید. بنابراین به نظر می‌رسد که در کشورهای در حال توسعه از جمله ایران، الگوی مناسب برای انطباق و سازگاری لازم بین نظام آموزش متوسطه کشاورزی و نیازهای بازار کار، باید بیشتر متکی بر ویژگی‌های بازار کار کشاورزی باشد، با توجه به اینکه بخش کشاورزی بازار کار مشکلی ندارد و با عنایت به اینکه روش‌های سنتی، کماکان در غالب مناطق کشور، جریان دارد و برآورد روشن و مشخصی از نیازهای بازار کار از نظر سطوح حرفه‌ای و



مهارتی مورد نیاز، در دسترس نمی‌باشد، ارائه و اجرای آموزش‌های رسمی، که عرضه‌محور می‌باشند، متناسب با ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی فعلی این بخش نمی‌باشد، بنابراین پیشنهاد مشخص آن است که حرفه‌آموزی‌ها و مهارت‌آموزی‌ها، باید بیشتر مبتنی بر اجرای آموزش‌های حین اشتغال صورت پذیرد، مشابه آنچه ساخاراپولوس پیشنهاد می‌کند.

منابع و مأخذ:

- ۱- ساخاراپولوس، جورج. (۱۳۷۱). جایگاه حرفه‌آموزی در برنامه درسی (ترجمه: علی اعظم محمد بیگی). فصلنامه تعلیم و تربیت، شماره ۸.
- ۲- خلاقی، علی اصغر. (۱۳۷۹). مفهوم سیستم کارآمدی در آموزش‌های فنی و حرفه‌ای. فصلنامه تعلیم و تربیت، شماره ۱۱.
- ۳- عزیزی، نعمت‌ا... (۱۳۷۷). ارتباط آموزش و توسعه اقتصادی، ضرورت بررسی روشها و راهکارهای نوین اتصال نظام آموزشی با بازار کار. فصلنامه تعلیم و تربیت، شماره ۳ و ۴.
- نفیسی، عبدالحسین. (۱۳۷۹). بررسی نارسایی‌های ارتباط نظام آموزش و اشتغال و راهکارهای اصلاحی آن. انتشارات مدرسه.

4-Luglo, J. (1992). Vocational training & the bankers faith in the prevate sector. Comparative educational review 36.

5-Munther, W. A. Al-Masri (1988). The changing demands of the 21 century: Challenges to technical and vocational education, Unesco

6-Psacharopoulos, G. (1987). Education and development; A review. The World Bank research observer.